

طعم همدلی در روزهای سخت



کیما ملکی
روزنامه‌نگار

روزهایی بود که تلخی از دیوارهای شهر بالا می‌رفت و دیگر نمی‌شد در میان روزه‌های ممتد جنگنده‌ها طاقت آورد. درست در همان روزهای گرفته و ناامیدکننده بود که خبری شیرین، از طریق یکی از دوستان، به من رسید: می‌توانم به گروهی بپیوندم که برای بچه‌های هلال احمر غذای خانگی تهیه می‌کنند.

پیشنهاد ساده بود اما درخشان. بچه‌هایی که شب‌هایشان را در رختخواب خود صبح نمی‌کردند و با صدای هر انفجار از ماموریتی به ماموریت دیگر پرتاب می‌شدند، سخت به یادآوری طعم خانه نیاز داشتند. قرار شد غذاهایی بپزیم که رنگ و بوی خانه را به دست

امدادگران برسانند؛ غذای روح در میانه بحران. از همان نخستین گام، همدلی مردم شگفت‌زده‌ام می‌کرد. نمی‌دانستم هزینه‌ها چگونه و از کدام دست‌های پنهان تأمین می‌شود؛ گویی محبت آدم‌ها خود صندوقی بی‌انتهای بود. روز اول کتلت‌های خانگی را با دورچین سبزی و گوجه بسته‌بندی کردیم و فرستادیم. فردایش عصرانه را با نسکافه و کوکی‌های خانگی تأمین کردیم. هنگام پختن، خستگی معنایش را از دست می‌داد.

انگار کارها به خودی خود پیش می‌رفت و گفت‌وگوها، ریزخنده‌ها و عطر غذا خود بزرگ‌ترین انگیزه بود در میان صدای پدافندهایی که هر لحظه زیر گوشمان بود. چند روز بعد فکری جسورانه‌تر مطرح شد: پخت هزار

پیتزا؛ هنوز آن روز را از یاد نمی‌برم. از روز قبلش که برای خرید مواد اولیه راهی بازار شدیم، هرکس چیزی به دست گرفته بوده؛ از کارت‌های سنگین پتیزا گرفته تا پنیر و سس و ادویه و آن جعبه پیتزاها. اصلاً

انگار بار کاه جابه‌جا می‌کردیم. آن قدر که انگیزه و عشق بارها را سبک کرده بود. سرآشپزی که تجربه کار در رستوران‌های تهران را همراه داشت، هر از گاهی تذکر می‌داد: «درست بنشینید، سنگین بلند نکنید، گاهی قدم بزنید تا کمرتان درد نگیرد.» اما برای ما این حرف‌ها

غریب بود؛ انرژی‌ای تمام‌نشده در رگ‌هایمان می‌دوید. در آن پخت‌وپز بزرگ، چهره‌های گوناگونی درخشیدند. خانواده‌های سه‌نفره که پدرشان ۳۰ روز بود به خانه نیامده بود و هر بار هنگام توزیع غذا، پدر را در میان امدادگران می‌دیدند. دختر و پسر بامزهای که تا زنگ‌ها گریه خیابانی را به خانه آورده بودند و ذوقشان وصف‌ناشدنی بود. مادرشان هر از چندی از سختی‌های همسری یک نیروی

هلال احمری می‌گفت و با زبان شیرینش تذکر می‌کرد: «می‌دونید پتیزا پختن پتیزا...» همچنین، شب قبل از پخت اصلی، جعبه‌های پیتزا را با یادداشت‌های پرحساس برای امدادگران تزئین می‌کردیم و رویشان می‌چسباندیم؛ کلماتی کوتاه اما گرم، مثل آغوشی از راه دور بود.

صبح روز پخت، یکی از نانواهای فانتزی محله در قنادی‌اش را به روی ما گذاشت و همه فضایش را رایگان در اختیارمان گذاشت. خمیرها را همان‌جا می‌زدند و شاگرد او آن‌ها را در سینی‌های بزرگ فر پهن می‌کرد. صاحب نانوا، مردی ترک‌زبان با لهجه‌ای دلنشین، هر بار جای تازه دم می‌ریخت و می‌گفت: برید سر یخچال، هر شیرینی دوست دارید بردارید یا جای بخورید. هر لحظه از عطر پیتزا که از فر بلند می‌شد به وجد می‌آمد

و شوخی می‌کرد که «به نظرم نباید اینجا رو پیتزاییز کنیم!» از ساعت هشت صبح کار را شروع کردیم؛ یکی سس مخصوصی را که از روز قبل حاضر شده بود روی خمیر می‌کشید، دو نفر مواد را به آرامی می‌ریختند و دیگری مواظب زمان پخت بود. ساعت ۳ بعدازظهر کار به بسته‌بندی رسید. چند نفر از بچه‌های هلال احمر هم خودشان با خودرو آمدند و غذاها را تحویل گرفتند.

آن روزها به من آموخت که همدلی، از جمع‌آوری پول‌های کوچک و بی‌نام‌ونشان گرفته تا آماده‌سازی و توزیع، همه و همه همچون تار و پود یک فرش زیبا در هم تنیده می‌شود. هیچ‌کس نمی‌پرسید سهم تو چیست؛ فقط می‌پرسید «چطور می‌توانم کمک کنم؟». از نانوا، ترک‌زبان گرفته تا خانواده‌ای که چشم‌پیره پدر بودند، از دست‌هایی که ژامبون خرد می‌کردند تا آن‌هایی که روی جعبه‌ها متن محبت می‌چسباندند. این پیوند، تلخی آن روزهای پرتالهاب را رقیق می‌کرد و نشانی بود از اینکه انسان‌ها در سخت‌ترین زمان‌ها هم می‌توانند طعم خانه را به یکدیگر هدیه دهند و دل‌های خسته را به فردایی بهتر امیدوار کنند.

دشمن در این
جنگ نابرابر،
بی‌محابا و بدون
توجه به موازین
بین‌المللی
و نشان‌های
واضح جمعیت
هلال احمر،
امدادگران
را مورد هدف
مستقیم حملات
خود قرار داد



کیما ملکی
editor@smtnews.ir

روایت ۴۰ روز نبرد سرخ‌وسفید پوشان هلال احمر با آتش، آوار و اضطراب

سنگربانان بی‌سلاح



صحنه آغازین و ایستادگی در دل خطر

هنوز زنده به نظر می‌رسید، دیوارهای ترک‌خورده و لرزانش با هر ضربه بیل یا کلنگ می‌لرزید و سقف کج‌شده هر آن تهدید به سقوط بر سر امدادگران می‌کرد. تیم‌های عملیاتی به خوبی می‌دانستند که در شرایط جنگی و حملات هوایی، امنیت مفهومی نسبی و شکننده دارد و جان آن‌ها از هیچ مصونیت بین‌المللی برخوردار نیست. حملات ثانویه دشمن یک تهدید همیشگی بود و صدای غرش جنگنده‌ها در ارتفاع پایین این هراس را لحظه‌ای از یاد نمی‌برد. مسئول عملیات نقشه‌سازان را صرفاً با اشاره دست و توضیح مختصر از راه‌روها و اتاق‌ها برای ۳ تیم عملیاتی شرح داد. تیم‌ها از استان‌های کهگیلویه و بویراحمد، اصفهان و تهران را همکاری گسترده، کار جستجوی دشوار را آغاز کردند. ساعات

لحظه بر خورد و معجزه‌ای که اتفاق افتاد

قبلی از قاب‌ها جدا شد و مانند هزاران ترکش مرگبار در هوا پخش گشت. امدادگران از شدت موج بر زمین کوبیده شدند و در میان تلی از غبار و دود گرفتار آمدند. دید آفتی به صفر رسید و قدرت تشخیص راه از چاه باقی نماند. یکی از نجاتگران با تمام وجود فریاد زد که همه به سمت فضای باز و محوطه درختان بودند. هنوز یک دقیقه از نخستین برخورد گذشته بود که انفجار دوم، این بار پشت سر آن‌ها رخ داد و زمین را به شدت لرزاند. اعضای تیم‌ها در میان درختان پناه گرفتند و بر خاک مرطوب دراز کشیدند. لحظه‌ای بعد، سوسمین موشک نیز در نزدیکی آن‌ها اصابت کرد و هوا از صدای ترکش‌ها پر شد. به تدریج صدای جنگنده‌ها دور شد و سکوت عجیب و سنگینی بر منطقه حاکم گشت. کمکم گرد و

تابلوی همدلی از نسل زد تا پستیانی مردمی

را بالا نگه داشتند و ثابت کردند نسل جدید ایران از هیچ انرژی فروگذار نیست. زنان نیز در این میان نقشی فراتر از انتظار ایفا کردند. دو بانوی مدیر و معاون در جمعیت هلال احمر با شجاعتی مثال‌زدنی در همه عملیات‌های سخت حاضر شدند و در کنار امدادگران زیر حملات شدید دشمن ایستادگی کردند. این بانوان نه تنها در میدان عملیات، که در عرصه بین‌المللی و تهیه گزارش‌های حکومت نقض حقوق بشر نیز نقش محوری داشتند. در مراکز مشاوره ۴۰۳۰، دختران و زنان داوطلب دیگری با صبوری به تماس‌های مردمی پاسخ می‌دادند و آرامش را به خانواده‌های داغدار و نگران بازمی‌گرداندند. در این ایام بحرانی، بیش از

فقط مزاحم امدادگران نشوید!

۹ هزار تماس با این مراکز گرفته شد. آن سوی میدان، خود مردم بودند که با ساده‌ترین رفتارها به امدادگران انرژی می‌بخشیدند. لقمه‌ای ساده با نوشته‌ای خودمانی مانند «خداقوت قهرمان ایران» از سوی مردم به دست امدادگران می‌رسید و خستگی را از تن تمام تیم‌ها بیرون می‌کرد. آرایشگری داوطلبانه موهای کودکان جنگ‌زده را مرتب می‌کرد و آشپزی با عشق غذای گرم برای آوارگان توزیع می‌نمود. این شبکه گسترده از عشق و ایثار، پازل همدلی ملی را در تاریخ‌ترین روزها تکمیل کرد.

رحیمی با اشاره به دوره‌های آموزشی هلال احمر اظهار کرد: در چند سال اخیر هلال احمر به‌ویژه در زمینه آموزش‌های همگانی بسیار خوب عمل کرده است. اکنون بسیاری از مسئولان مدارس و مدیران ساختمان‌های بلند تهران برای کسب آموزش به هلال احمر مراجعه می‌کنند. هلال احمر برای پیش، هنگام و بعد از وقوع هر حادثه‌ای دوره‌های آموزشی دارد. جمعیت هلال احمر با کانون‌های جوانان، در قالب طرح دادرس به آموزش در مدارس و غنچه‌های هلال به آموزش به کودکان ۶ سال به بالا می‌پردازد. این آموزش‌ها تفاهمی میان آموزش و پرورش و هلال احمر است.

این کارشناس اداره برنامه‌ریزی عملیات امداد و نجات جمعیت هلال احمر استان تهران درباره آموزش‌های همگانی در رسانه ملی نیز گفت: شاید رسانه ملی در آموزش‌های همگانی هنگامی هنگام بروز حوادث کردگاری‌هایی داشته باشد، اما برخی از شبکه‌ها آموزش‌های خوبی در این زمینه دارند.

زهرار رحیمی، کارشناس اداره برنامه‌ریزی عملیات امداد و نجات جمعیت هلال احمر استان تهران با تأکید بر اهمیت آموزش‌های لازم هنگام بروز مخاطرات به **شهری** گفت: از موارد مهم برای ایجاد یک شهر ایمن، ساخت سازه‌های ایمن و آموزش است. آموزش به مردم باید با نیابدها را می‌گوید تا هنگام بروز حوادث نقش موثرتری داشته باشند. در موارد بحران‌زا مانند آتش‌سوزی و آوار است که باید آموزش‌های مفیدی از پایه به شهروندان داده شود. مردم باید با دیدن آموزش‌هایی بتوانند در مواجهه با بحران رفتار مناسبی داشته باشند. گاهی همین که خللی در امدادسانی نیروهای امدادی توسط شهروندان وارد نشود، بزرگ‌ترین کمک است.

وی با اشاره به مشکلاتی که در امدادسانی در تهران در صورت وقوع حادثه وجود دارد، افزود: متأسفانه در برخی مناطق شهر حتی عبور خودروهای امدادی نیز ممکن نیست و باید از خودروهای سبک و موتور استفاده کرد.

این کارشناس اداره برنامه‌ریزی عملیات امداد و نجات جمعیت هلال احمر استان تهران با اشاره به اقدامات خوبی که برای امدادسانی هنگام بروز زلزله در تهران شده، افزود: شهر تهران پهنه‌بندی و باتوجه به بافت آنها مشخص شده

سخن پایانی

و عبرت‌های این جنگ، ضرورت بازنگری در زیرساخت‌های امدادی کشور را آشکار ساخت. لزوم ساخت پناهگاه‌های مدرن و امن، تجهیز کشور به ماشین‌آلات بروز آواربرداری و اطفای حریق و آشنایی نسل‌های آینده با اصول کمک‌های اولیه از مهم‌ترین مطالباتی بود که از بطن این تجربه تلخ اما افتخارآمیز بیرون آمد. تصویر امدادگری که در میان آهن و بتن و آتش به دنبال نجات یک قلب می‌گشت برای همیشه در حافظه بصری این نسل ماندگار شد. نسل زد پرچم امدادگری را بالا نگه داشت و ثابت کرد ایران به پشتوانه غیرت جوانان و همبستگی مردمی همیشه سربلند خواهد ماند.

جنگ ۴۰ روزه علیه ایران آزمونی سخت برای همبستگی ملی و تاب‌آوری اجتماعی بود. در این میان، جمعیت هلال احمر به نماد زنده و پویای امید و ایثار تبدیل شد. نیروهایی که در دل بمباران‌های بی‌امان و زیر بار آوار، با لباس‌های سفید و سرخ خود از میان دود و آتش، امید را بیرون می‌کشیدند.

این گزارش نگاهی دارد به ۴۰ روزی که هلال احمر نفس گرم ایران شد از نجات جان بیش از ۷ هزار انسان تا شهادت جانسوز ۵ امدادگر. از دویدن در کوچه‌های پر از شیشه تهران تا سکوت تلخ محله هفتون اصفهان. این روایت تنها نجات جان‌ها نیست که تصویری تمام‌نما از عمق همبستگی اجتماعی در تاریخ‌ترین ساعات تاریخ معاصر ایران و پرچم‌داری نسلی از جوانان است که با شجاعت خود اعتماد عمومی را به اوج قله‌های افتخار رساندند.

خبر بمباران که رسید، تهران هنوز از زیر گرد و غبار اولین حملات بیرون نیامده بود و هر کوه‌اش گواهی بر تازگی زخمی التیام‌ناپذیر مزین بود. امدادگران هلال احمری که از سراسر کشور به پایتخت اعزام شدند، وارد شهری شدند که نفسش بند آمده بود و سایه شوم و سنگین مرگ بر همه جا سایه افکنده بود. کوچه‌ها و خیابان‌ها پوشیده از شیشه‌های خرد شده و وسایل شخصی پرتاب شده از شدت انفجار بود و بوی تند باروت و دود سیاه در فضا پیچیده بود. ماموریت اصلی در یکی از محله‌های مرکزی تهران تعریف شد: آواربرداری از ساختمانی که ساعتی پیش هدف مستقیم موشک‌های دشمن قرار گرفته و به تلی از خاک و بتن و میلگردهای درهم‌پیچیده تبدیل شده بود. ویرانه

در حسین آواربرداری در میان بقایای ساختمان، ناگهان صدای زوزه ممتد جنگنده‌ها سکوت سنگین منطقه را درید و فریاد تخلیه بار دیگر از بلندگوها پیچید. امدادگران وسایل سنگین را همان جا رها کردند و به سمت کوچه فرعی که تنها راه گریز به محوطه باز بود دویدند. کف کوچه مملو از شیشه‌های برنده و خرده‌آوارهای ریز بود و خطر در هر قدم در کمین آن‌ها نشست بود. نزدیک‌های انتهایی کوچه که رسیدند، صدای سوت شوم و کوتاه اصابت موشک تمام توجه‌ها را به سوی آسمان معطوف کرد و قلب‌ها را از تپش انداخت. موشک دقیقاً به ساختمان روبه‌روی اصابت کرد که مقصد دویدن آن‌ها بود. در یک چشم بر هم زدن، موج عظیم انفجار همه چیز را در خود بلعید. شیشه‌های باقی‌مانده از انفجار

این صحنه‌های حماسی تنها به تیم‌های عملیاتی و میدانی محدود نمی‌شد. هزاران نیروی داوطلب با انگیزه‌های انساندوستانه و بدون چشمداشت مالی در کنار هلال احمر صف کشیده بودند تا تصویری بی‌نظیری از همبستگی اجتماعی رقم بزنند. جمعیت هلال احمر با برخورداری از سه میلیون و پانصد هزار نیروی داوطلب در سراسر کشور، توانست از میان ۷۰ هزار نفر از نخبگان آموزش‌دیده تیم‌های واکنش سریع، حدود ۸۲۰۰ نفر را در این جنگ ۴۰ روزه به کار گیرد. آنچه بسیاری از شگفت‌زده کرد، حضور گسترده و موثر نسل زد یعنی جوانان دهه هفتادی و هشتمادی در این میدان خطر بود. آن‌ها پرچم امدادگری

بهایه که پرداخته شد

اما این راه پر‌فروغ، بی‌هزینه و بی‌خطر نبود. دشمن در این جنگ نابرابر، بی‌محابا و بدون توجه به موازین بین‌المللی و نشان‌های واضح جمعیت هلال احمر، امدادگران را مورد هدف مستقیم حملات خود قرار داد. یکی از تلخ‌ترین لحظات بزرگ هلال احمر، شهادت دو امدادگر جوان در منطقه دوکوهه تهران بود. آن‌ها در حالی که سوار بر آمبولانس هلال احمر در حال خدمت‌رسانی بودند با موشک‌های دشمن مواجه قرار گرفتند و به آرزوی دیرینه خود شهادت رسیدند. این جنایت جنگی آشکار در مجامع بین‌المللی توسط بیش از ۸۰ کشور جهان محکوم شد. در مجموع، هلال احمر در این ۴۰ روز ۵ شهید تقدیم راه انسانیت کرد. برخی از امدادگران خود در شمار داغدیدگان بودند. روایت شده است نیروهای داوطلبی که هشت عضو خانواده خود را از دست داده بودند با چشمانی اشکبار و دلی سرشار از مسئولیت از میدان خارج نشدند و کار نجات دیگران را ادامه دادند. این تصمیم، بیش از هر چیز نشان‌دهنده عمق تعهد انسانی و روحیه ایثارگری آن‌ها بود. فاجعه انسانی محله هفتون در اصفهان، یکی از درندک‌ترین صحنه‌های این جنگ محسوب می‌شود. در سحرگاه ششم فروردین ماه، در حالی که ساکنان در خواب عمیقی به سر می‌بردند، خشم کور دشمن سقف خانه‌ها را بر سر آن‌ها آوار کرد. تیم‌های امدادی با کمک سگ‌های تجسس عملیات جستجو را آغاز کردند. در میان تاریکی و دود و غبار، تنها یک زن ۳۵ ساله زنده از زیر آوار بیرون کشیده شد. ۲۶ نفر از جمله ۷ کودک معصوم در این واقعه جان خود را از دست دادند. آمار تکان‌دهنده ۲۸ کودک شهید و ۱۰۲ بانوی شهید در سراسر کشور، ابعاد واقعی فاجعه انسانی و جنایت آشکار علیه غیرنظامیان را به تصویر می‌کشد که دل هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد.

عملکرد ۴۰ روزه هلال احمر در این میدان نابرابر، نه فقط از بعد عملیاتی و فنی، که به لحاظ سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی یک نقطه عطف تاریخی در خدمت‌رسانی ایران ثبت کرد. مقامات ارشد کشوری با حضور در هلال احمر به صراحت اعلام کردند این نهاد موفق شده است بالاترین سطح اعتماد عمومی را در میان مردم کسب کند؛ سرمایه‌ای گران‌بها که با هیچ شاخص مادی قابل مقایسه نیست. این اعتماد انسانی و جنایت آشکار علیه غیرنظامیان را به تصویر می‌کشد که دل هر انسان آزاده‌ای را به درد می‌آورد.